



احکام سیگنال (مشاوره در سرمایه گذاری)

از باب مقدمه، مطالبی بیان شدند که عبارت بود از این که:

اهدافی که شارع در مورد تجارت و اقتصاد مطرح کرده است، اهداف بلندی است که خطوط قرمز آن بیان شده است که در جلسه قبل به یکی از آن خطوط قرمز پرداختیم، اما اصل «سیگنال دهی» و به تعبیر دیگر مشاوره دادن در مورد افت و رشد سهام در آینده بازار، یکی از اموری است که در اهداف تأسیس شرکت‌های مشاوره‌ای مطرح شده است. با توجه به این که در مباحث گذشته، مشروعیت شرکت و شخصیت‌های حقوقی اثبات شده است، حال در این جا مباحث مختلفی مطرح است که عبارت است از:

بحث اول: مشروعیت اصل مشاوره دادن و سیگنال دهی و حکم فقهی آن از بین احکام خمس، آیا مطلقاً یک حکم دارد یا این که باید قائل به تفصیل شد، که به نظر می‌رسد که باید قائل به تفصیل است و به نحو کلی نمی‌توان گفت که سیگنال دهی مطلقاً حرام یا مباح یا مستحب یا واجب است، بلکه باید بین انواع سیگنال دهی، تفصیل بدهیم. برای این بحث همان‌طور که گفته شد، انواع سیگنال دهی و مشاوره داریم و ممکن است از راه‌های متفاوتی به این سیگنال‌ها رسیده باشد، ولی فعلاً با این فرض بحث می‌کنیم که شرکت مشاوره دهنده، با توجه به تحلیل و بررسی‌های خودش به نتایجی رسیده است که مثلاً فلان شرکت تا ۶ ماه دیگر رشد قیمت زیادی خواهد داشت یا این که برشکست خواهد شد، حال در این جا صورت‌هایی وجود دارد:

صورت اول

مشاوره دهنده به آن شخصی که مراجعه کرده است اطلاع می‌دهد که فلان شرکت افت قیمت پیدا می‌کند یا این که فلان شرکتی که سهام‌دار آن هستی، رشد خوبی خواهد کرد. (صرفاً نسبت به قیمت آینده سهام‌هایی که این شخص دارد یا قصد خرید آن را دارد، اطلاع‌رسانی می‌کند).

این صورت مسلماً اشکالی ندارد زیرا که جلوی ضرر این شخص مراجعه کننده را با کمک این سیگنال دهی و اطلاع‌رسانی گرفته است و نه تنها مباح و جایز است بلکه باید گفت که مستحب یا حتی واجب است.

اصل این که عمل (فی نفسه و بدون در نظر گرفتن تبعات و اجرت و...) یعنی مانع رسیدن ضرر به مؤمن یا انسانی شده است، مطلوب است زیرا که از طرفی مشورت دهی و نصیحت مؤمن است و از طرف دیگر نوعی احسان است و در قرآن نیز این طور آمده است که «أحسنوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و چه احسانی بالاتر از این که جلوی ضرر دیگری را گرفته است.

که اگر گفته شود «أحسنوا» در آیه شریفه به معنای وجود است، پس این کار واجب می‌شود ولی با توجه به این که از ضروریات دین است که احسان کردن واجب نیست فلذا امر در آیه، حمل بر استحباب می‌شود و مطلوبیت این عمل اثبات می‌شود.

علاوه بر این که در برخی روایات نیز به این مفاد اشاره شده است که:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَنْصَحَهُ^۱.

وقتی شخصی از او مشورت خواست، حتماً به او مشورت دهد.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶؛ ص ۳۸۱.



البته در مورد مشورت و نصیحت و خیرخواهی ابتدایی برای مؤمن، اختلاف نظر وجود دارد که مثلاً شخصی اطلاع دارد که دیگری قصد خرید سهامی را دارد ولی نمی‌داند که به زودی بر شکست می‌شود، حال بر شخص مطلع حداقل مستحب است که به او اطلاع‌رسانی کند (سیگنال‌دهی کند) و مانع ضرر به او شود.

پس اگر سیگنال‌دهی به غرض جلوگیری از ضرر شخص دیگر باشد، اشکالی ندارد و مشروع است و حتی برخی در مقام مشاوره، جواب و مشاوره دادن را واجب می‌دانند و استدلال به روایات این بحث که قبلاً خوانده شد، نموده‌اند، همچون:

محمد بن یعقوب^۱ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.^۲

حال بحث در این است که آیا این مطلوبیت مشاوره دادن (استحباب یا وجوب) مختص به جایی است که شخصی که مراجعه کرده است مسلمان باشد یا این که این جهت، دخالتی در حکم مسئله ندارد و این حکم اطلاق دارد.

عمده روایات در رابطه با مشورت دادن ابتدایی و نصیحت، در مورد مؤمنین است و اطلاقی که شامل همه افراد بشود، ندارد، مگر برخی روایات که اگر از باب احکام اخلاقی باشند، می‌توان گفت که اطلاق دارند، همچون روایت:

محمد بن یعقوب عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السُّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ.^۳

کسی که به مردم نصیحت می‌کند و خیرخواهی می‌کند، در روز قیامت در نزد خدا منزلت والایی دارد. که «خلقه» اختصاصی به مؤمن و غیرمؤمن ندارد و شامل همه انسان‌ها می‌شود، البته کسانی که دشمنان خدا هستند و در مقام محاربه هستند، خارج از این اطلاق هستند.

پس مشورت واقعی دادن به اشخاص و این که به او نسبت به وقایع آینده بازار مطلع کند، مطلوب است. تا جایی که اگر بخواهد از مشورت دادن خودداری کند و اطلاعات خود را از او دریغ کند، در روایات مذمت شده است و به او تعبیر خائن شده است و صاحب وسائل بابی را در وسائل به این صورت عنوان زده است که «باب تحریم ترک نصیحة المؤمن و مناصحته»^۴:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي حَفْصِ الْأَعَشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ لِأَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

۱. (۷) - الکافی ۲ - ۲۰۸ - ۲.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶؛ ص ۳۸۱.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶؛ ص ۳۸۲.

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶؛ ص ۳۸۳.



وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَشَى فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ فَلَمْ يَنَاصِحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.^۱

که مفادش این است که اگر شخصی برای مشورت مراجعه کرد ولی فردی که اطلاعات دارد او را راهنمایی نکرد، به خدا و رسول خیانت کرده است.

که البته این شدت نهی که از آن تعبیر به خیانت شده است، در مورد جایی است که طرف مقابل که نیاز به مشورت دارد، مؤمن باشد و اطلاق ندارد، زیرا که در روایت تعبیر «أخیه» آمده است.

پس در مواردی که سیگنال دهی برای جلوگیری از ضرر مشتری باشد، مشروع و مطلوب است. (که ممکن است برخی، از این روایات استفاده و جوب کنند).

صورت دوم

مشاوره دهنده به آن شخصی که مراجعه کرده است اطلاع می‌دهد که فلان شرکت به زودی افزایش قیمت خواهد داشت، فلذا سهام‌های آن را خریداری نمایید یا این که فلان شرکت در آینده برشکست خواهد شد، پس الآن وقت فروش است و زودتر سهام خود را بفروش و اگر نفروشید، سهام‌تان نابود می‌شود.

البته باید توجه داشت که در برخی مواقع صرفاً سیگنال دهی است ولی در برخی موارد علاوه بر سیگنال دهی، توصیه به خرید یا فروش نیز می‌کند تا اشخاص فایده فراوان ببرند و یا این که جلوی ضرر فراوان را بگیرند و مثلاً دیگر برشکست نمی‌شوید. در مورد مشروعیت این صورت باید گفت که:

نسبت به که معامله‌ای که اشخاص بعد از سیگنال دهی و مشاوره انجام می‌دهند، باید گفت که این شخص با شخص دیگری که نسبت به این سیگنال بی‌اطلاع است، وارد معامله می‌شود و سهام را با قیمت ارزان از او می‌خرد و به گونه‌ای خواهد شد که بعد از ۶ ماه، سهام‌دار اولیه، مقدار زیادی ضرر خواهد کرد و دیگر نمی‌تواند همان سهام‌ها را خریداری کند و یا این که سهام خود را به قیمت گران به شخص بی‌اطلاع می‌فروشد و بعد از ۶ ماه، قیمت آن سهام، چندین برابر کم شده است.

حال در آینده بحث خواهد شد که چنین معامله‌ای شرعاً حرام است یا شرعاً جایز است که اگر شرعاً جایز باشد، بحث دیگری است که خواهد آمد؛ ولی اگر معامله بعد از سیگنال دهی، شرعاً حرام باشد، در این جا بحث می‌شود که آیا این سیگنال دهی از باب کمک کردن به شخصی برای ارتکاب فعل حرام، اشکال شرعی پیدا می‌کند یا خیر؟ و داخل در بحث اعانه بر اثم و سایر ادله که خواهد آمد، می‌شود.

بنابراین اصل موضوعی در این بحث این است که ما حق نداریم ضرری که متوجه ما می‌باشد، به سمت دیگران هدایت کنیم به طور مثال اگر صاحب خانه می‌داند که خانه‌اش در طرح قرار دارد و سال دیگر شهرداری خانه را خراب می‌کند، در این جا اگر خانه را به دیگری بفروشد، ضرر را از خودش دفع کرده است و متوجه دیگری کرده است، که مفروض ما این است که این کار حرام است. در فرضی که معامله بعدی حرام باشد:

اگر مشاور به آن شخصی که نیاز به مشاوره دارد، این طور سیگنال می‌دهد که فلان سهام را خریداری کن:

^۱ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.



الف) اگر این کار توصیه باشد، این فعل مشاوره، قطعاً حرام است زیرا که امر به منکر است که از اوصاف منافقین است که «یأمرون بالمنکر و ينهون عن المعروف»، زیرا که به او توصیه کرده است به دیگران ضرر بزند یعنی به او توصیه کرده است که این سهام را به افراد جاهل و بی اطلاع بفروشد، تا خودت ضرر نکنی و به زودی آن‌ها متضرر شوند. این نحوه از سیگنال دهی که منجر به بدبختی و بیچارگی عده‌ای می‌باشد، حرام است.

دلیل اول بر حرمت این نحوه از سیگنال دهی:

این کار امر به منکر است.
امر به منکر، شرعاً حرام است.
پس این توصیه و سیگنال دهی، حرام است.

دلیل دوم:

از باب نهی از منکر می‌گوییم که شخصی که به مشاوره مراجعه کرده است، سؤال می‌کند که چنین کاری انجام بدهم و سهام خودم را بفروشم؟ (که در حقیقت دارد سؤال می‌پرسد که به عده‌ای ضرر بزنم؟) و این کاری که می‌خواهد انجام بدهد، منکر است فلذا مشاور باید او را نهی از منکر کند و این سیگنال دهی، ضد نهی از منکر است و این شخص مشاور، به وظیفه خود عمل نکرده است بلکه به ضد وظیفه‌اش عمل کرده است و ترک نهی از منکر کرده است که این کار نیز حرام است. یعنی ترک نهی از منکر، عصیان است و شخص مستحق عقاب می‌شود.

دلیل سوم:

بر اساس ادله‌ای که دلالت بر وجوب مشورت و نصیحت مؤمن داشتند، مشاور باید به شخصی که مراجعه کرده است، نصیحت کند که به دیگران ضرر نزند، نه این که به او توصیه کند که به دیگران ضرر بزند، زیرا که این مشاور علاوه بر این که وظیفه دارد که این شخصی که مراجعه حضوری کرده است، را راهنمایی و نصیحت کند، در قبال سایر مؤمنین نیز مسئول است و نسبت به آن‌ها نیز وظیفه دارد که آن‌ها را نیز نصیحت کند و نسبت به آن‌ها نیز خیرخواه باشد و خیرخواهی نسبت به دیگران به این صورت است که به این شخص بگوید: حق نداری به دیگران ضرر بزنی.

فلذا در روایت آمده است که بر مؤمن واجب است که در غیاب او نیز، خیرخواه و ناصح مؤمن باشد:

محمد بن یعقوب^۱ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.^۲

پس از این جهت نیز، این شخص حق ندارد که به این شخص، توصیه کند که سهام خودش را بفروشد، زیرا که هر چند در اینجا می‌خواهد به این فرد، فایده و نفعی برساند ولی این نفع ملازم است با ضرر زدن به مؤمنین دیگر، فلذا این خیانت به سایر مؤمنین است و کسی که خیانت به مؤمنین کند، به خدا و رسولش خیانت کرده است.

۱. (۷) - الکافی ۲ - ۲۰۸ - ۲.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۱۶؛ ص ۳۸۱.



دلیل چهارم:

این کاری که مشاور، انجام می‌دهد، اعانه بر اثم است، زیرا که در قرآن آمده است که «تعاونوا علی البرّ والتقوی ولا تعاونوا علی الائم والعدوان» و اعانه بر اثم حرام است پس این شخص با این سیگنال دهی در این فرضی که این شخص می‌خواهد به دیگران ضرر بزند (که حرمت آن در مباحث بعدی اثبات می‌شود) در حقیقت، اعانه بر اثم کرده است که بر اساس آیه قرآن حرام است.

اشکالات

البته در بین فقها اختلافی در مورد حرمت اعانه بر اثم و مفاد آیه شریفه وجود دارد، ولی باید توجه داشت که در فرض ما، شخص مشاور که توصیه می‌کند، با علم و قصد مشورت می‌دهد تا شخص مرتکب ظلم به دیگران و حرام شود، فلذا فعل او مصداق واضح اعانه بر اثم است پس از جهت مصداقی مشکلی در این جا نداریم. ولی از حیث دلیل برخی قائل به حرمت اعانه بر اثم و برخی دیگر قائل به کراهت اعانه بر اثم شده‌اند و اصلاً برخی ادعا کرده‌اند که آیه ارتباطی با اعانه بر اثم ندارد. پس به طور خلاصه، دو اشکال به دلیل چهارم وارد شده است:

اشکال اول که شبهه موضوعی است:

اصل این اشکال متعلق به محقق ایروانی می‌باشد:

آیه دلالت بر مدعا که اعانه بر اثم باشد، ندارد و ربطی به «اعانه بر اثم» ندارد زیرا که منهی عنه در آیه «تعاون» است و تعاون با اعانه متفاوت است زیرا که تعاون یعنی دو نفری کاری را انجام دهند مثل این که تکه سنگی را با کمک یکدیگر و به صورت مشارکتی بلند کنند. پس مفاد آیه «تعاونوا علی البرّ والتقوی ولا تعاونوا علی الائم والعدوان» این است که کارهای نیک دسته‌جمعی انجام بدهید و کارهای حرامی که متوقف بر اجتماع چند نفر است را انجام ندهید و جمع نشوید که کارهای حرام دسته‌جمعی انجام بدهید. پس آیه ربطی به اعانه بر اثم ندارد و در بحث ما نیز تعاون بر اثم نیست بلکه اعانه بر اثم شده است زیرا که مشاور، صرفاً اطلاع داده و توصیه کرده است ولی عملیات خرید و فروش را شخص دیگر با اختیار خودش و برای خودش انجام داده است نه این که شریک شده باشند و شراکتی معامله کرده باشند.

جواب

مقصود از تعاون در آیه شریفه این نیست که چند نفری با یکدیگر کاری را انجام دهند بلکه مقصود این است که در اثم و عدوان به همدیگر کمک نکنید و در مقابل در کارهای نیک به یکدیگر کمک کنید، و لازم نیست که همزمان کاری را با هم انجام بدهند تا تعاون صدق کند.

پس اشکال موضوعی به این دلیل وارد نیست، گر چه بحث مفصلی در مورد اعانه بر اثم در مکاسب شیخ اعظم انصاری مطرح شده است و فقهای دیگر نیز در این جهت به صورت مفصل بحث کرده‌اند.

اشکال دوم که شبهه حکمی است:

این اشکال نیز توسط محقق ایروانی مطرح شده است:

آیه در مورد اعانه بر اثم است لکن دلالت بر حرمت اعانه بر اثم ندارد و نهایتاً کراهت دارد و دلیل بر این مدعا، وحدت سیاق



است زیرا که در صدر آیه آمده است که «تعاونوا علی البر و التقوی» که مسلماً تعاون بر بّر واجب نیست یعنی کمک کردن در کارهای خیر، واجب نیست زیرا که بّر اطلاق دارد و تمام کارهای خیر اعمّ از واجبات و مستحبات را شامل می‌شود و قابل التزام نیست که اعانه بر کارهای خیر، واجب باشد فلذا وقتی که جمله اول دلالت بر اصل مطلوبیت و استحباب دارد، به قرینه وحدت سیاق، «لاتعاونوا» نیز به همین صورت است؛ یعنی مکروه است که اعانه بر کارهای اثم و عدوان کنید.

جواب

ظهور ذیل آیه این است که اعانه و تعاون بر اثم و عدوان حرام است و این که دلیلی از خارج داریم که برخی از امور، واجب نیستند، دلیل بر این نمی‌شود که از ظهور آیه دست برداریم، بلکه نسبت به صدر آیه، که دلیل خارجی داریم که بخشی از اعانه‌ها واجب نیستند، دست از ظهور آیه بر می‌داریم و می‌گوییم که صدر آیه تخصیص خورده است و مقصود تمامی امور بر نمی‌باشد بلکه مقصود واجبات است و لذا معنای صدر آیه چنین می‌شود که «تعاون بر واجبات، واجب است» و لذا ظهور ذیل آیه در حرمت باقی است.

پس سیاقی وجود ندارد که ادعا شود که حتماً جمله اول، ظهور در استحباب دارد پس جمله دوم نیز ظهور در کراهت دارد بلکه ظهور جمله اول نیز در وجوب باقی است و نهایتاً این است که گفته شود که امور خیری که از قرائن خارجی می‌دانیم که اعانه بر آن‌ها واجب نیستند، از اطلاقات آیه خارج می‌شوند.

علاوه بر این که همان‌طور که گفته شد، با توجه به تناسب حکم و موضوع در ذیل آیه، یعنی تناسب «اثم و عدوان» و «لا تعاونوا» نمی‌توانیم قائل شویم که جایز است که به عدوان کمک کنیم ولی صرفاً کراهت دارد! بلکه تناسب حکم و موضوع نیز ظهور در حرمت را تقویت می‌کند.

پس بر اساس این ادله، اولین وظیفه و اختیارات شرکت‌های مشاوره‌ای که «توصیه بر خرید، فروش و نگهداری اوراق بهادار» بود، در این فرض که مشاوره توصیه‌ای کرده است که منجر به ضرر به دیگران است، شرعاً و بر اساس قواعد، حرام است.

ب) فرض دیگر در صورت دوم این است که مشاوره توصیه به خرید یا فروش نمی‌کند، بلکه صرفاً اعلان وضعیت می‌کند که در آینده فلان شرکت ورشکست می‌شود یا قیمتش افزایش خواهد داشت:

برخی از ادله که در فرض الف بیان شد، در این فرض مطرح نمی‌شوند، مثل این که در فرض قبلی چون توصیه می‌کرد، امر به منکر صدق می‌کرد ولی در این فرض امر به منکر نیست زیرا صرفاً قیمت‌ها را بیان کرده است. ولی سایر ادله در این جا جاری می‌شود، یعنی:

در این جا نیز باید نهی از منکر کند ولی این کار را انجام نمی‌دهد بلکه قیمت آینده را اعلام می‌کند در حالی که وظیفه‌اش این است که قیمت آینده را اعلام نکند تا مردم ضرر نکنند، پس در این جا، راه نهی از منکر این است که قیمت را به شخصی که مراجعه کرده است، نگویید زیرا اگر بگویید که فلان شرکت ورشکست می‌شود، او سهام خود را به دیگران می‌فروشد و دیگران متضرر می‌شوند. بنابراین ادله نهی از منکر به این صورت، در این فرض نیز جاری می‌شوند.

همچنین از باب وجوب نصیحت مؤمن و یا استحباب نصیحت مؤمن می‌گوییم که هر چند مشاور به شخص مراجعه کننده، قیمت را اعلام می‌کند ولی وظیفه‌اش به صورت استجابی یا وجوبی این است که خیرخواه سایر مؤمنین نیز باشد و از باب نصیحت، به این شخص مراجعه کننده، قیمت را اعلام نکند (مخصوصاً در صورتی که نصیحت واجب باشد، اعلام قیمت کردن حرام می‌شود) یعنی



در غیاب مؤمنین، نصیحت کردن به این است که جلوی ضرر سایر مؤمنین را بگیرد به این صورت که وضعیّت آینده شرکت را اعلام نکند و به این صورت سایر مردم را یاری کند، که متضرر نشوند.

ممکن است کسی توهم کند که در نصیحت مؤمن در غیاب او و نصیحت مراجعه کننده، تزامم رخ داده است، در حالی که تزاممی نمی باشد زیرا نصیحتی که مشاوره باید انجام بدهد این است که از طرفی جلوی ضرر سایر مردم را بگیرد و از طرفی جلوی ارتکاب حرام این شخص مراجعه کننده را بگیرد و کاری کند که به دیگران ضرر نزند تا جایی که اگر قصد ضرر زدن به بقیه را دارد، باید او را نهی از منکر کند، بنابراین تزاممی بین نصیحتی بین مؤمن غایب و مؤمن حاضر نمی باشد، بلکه مقتضای نصیحت این است که جلوی ارتکاب حرام این شخص مراجعه کننده را بگیرد و او را نهی کند و حداقل این است که وضعیّت آینده را برای او اعلام نکند، زیرا که اعلام وضعیّت، بر خلاف نصیحت است.

در مورد این که این عمل اعانه بر اثم نیز می باشد یا نه؟ باید گفت که:

صدق اعانه بر اثم در این فرض، متوقف بر این است که «آیا قصد در اعانه بر اثم معتبر است؟»؛ یعنی اگر قصد شخص معین (کمک کننده) این باشد که اعانه بر اثم کند، این عنوان بر او صادق است و اِلّا عنوان بر او صادق نیست.

مثل این که مغازه دار، اطلاع دارد که خریدار با این کالایی که خریداری کرده است، گناه می کند ولی فروشنده، کاری با گناه او ندارد بلکه صرفاً قصد فروش کالاهایش و درآمدزایی را دارد، مثل این که انگور فروش که قصد فروش انگورهایش را دارد ولی می داند که این خریدار می خواهد با این انگورها شراب درست کند، حال بحث می شود که فروش انگورها به این شخص حتی در این فرض که داعی فروشنده صرفاً درآمدزایی و کاسبی است نه شراب سازی، آیا در این حال نیز عنوان اعانه بر اثم در مقام منطبق می شود یا خیر؟ بین فقها اختلاف وجود دارد، فلذا برخی گفته اند که بدون قصد نیز اعانه بر اثم صادق است پس در این فرض نیز می توان به دلیل حرمت اعانه بر اثم، استناد کنیم.

صورت سوم

صور معمولی که مشاوره اطلاعاتی را به مراجعه کننده می دهد و مراجعه کننده نیز با عمل بر اساس سخنان مشاور، فی الجمله سود و زیان می کند.

این صور نیز مشکلی ندارند و مشورت مشروع می باشند زیرا که مثل معاملات عادی است که مقداری سود و زیان دارد و این امور رایج در بازار که ضرر آنچنانی در پی ندارند و مثلاً خبری از برشکستگی شرکت نمی باشد، مشمول ادله ضرر و زیان نمی باشد، فلذا اعانه بر اثم نیست و نهی از منکر ندارد و نصیحت مؤمن شامل این صور نمی شود.

نتیجه:

اصل سیگنال دهی و اعلام قیمت های آینده برای افراد، دارای صوری است که برخی از آنها با توجه به حرمت معاملات مترتب بر آنها، آن سیگنال دهی نیز اشکال پیدا می کند ولی در غیر این صور سیگنال دهی مشکلی ندارد و چه بسا در برخی شرایط لازم باشد.



پول گرفتن در مقابل سیگنال دهی

بحث بعدی این است که حکم پولی که در مقابل سیگنال دهی گرفته می‌شود، چیست؟
اگر سیگنال دهی، جایز باشد (مستحب، واجب، مکروه یا مباح):

باید بررسی شود که به چه عنوانی در مقابل دادن اطلاعات، پول گرفته می‌شود؟ آیا اطلاعات خود را می‌فروشد و ثمن آن را دریافت می‌کند؟ یا این که مشاور، اجیر او شده است که اطلاعات را به دست بیاورد و اجرت بگیرد؟ یا این که جعاله است یا مصالحه است و یا این که عنوان دیگری است؟

اگر به عنوان بیع و خرید و فروش باشد که اطلاعات خود را بفروشد، با مشکلاتی روبرو هستیم، زیرا که باید بررسی کنیم که مبیع در معامله، شروطی دارد یا این که اطلاق داریم و هر چیزی می‌تواند به عنوان مبیع، قرار بگیرد؟ مثلاً عین بودن مبیع (دارای ابعاد ثلاثه بودن) شرط مبیع است - کما این که برخی فقها قائل شده‌اند - که در این صورت اشکال می‌شود که اطلاعات، «عین» نیستند و لذا اگر شرط صحت بیع یا مقوم بیع را «عین» بودن مبیع بدانیم، در این صورت سیگنال دادن و دادن اطلاعات به دیگران، تملیک عین به عوض نمی‌باشد و بالتبع بیع باطل است.

حتی اگر کسی قائل شود که مبیع در معامله، اعم از عین و حق است، همچنان این معامله اشکال دارد زیرا که «اطلاعات»، حق نیستند و مبیع در این معامله خود این اطلاعات می‌باشند. البته بحث دیگری نیز در این جا وجود دارد که خواهد آمد و آن این است که شخص مشاور، نسبت به اطلاعاتی که دارد، آیا «حق الاطلاع» دارد یا خیر؟ (شبیبه حق تألیف و حق اختراع) ولی فعلاً از آن جهت بحث نمی‌کنیم، زیرا که مبیع در این جا «حق الاطلاع» نیست زیرا که اگر حق خود را بفروشد، دیگر خودش هم نمی‌تواند از این اطلاعات استفاده کند و تصرفی نمی‌تواند در آن حق کند، مثل شخصی که حق تألیف خود را می‌فروشد و لذا دیگر خودش حق ندارد آن کتاب را چاپ کند بلکه خریدار حق چاپ دارد.

بنابراین اگر مبیع، حق الاطلاع باشد و مشاور بر اساس تلاشی که کرده است و اطلاعاتی که به دست آورده است، نزد عقلا صاحب حق شده است و بر اساس کسانی که بیع حق را جایز می‌دانند، می‌تواند حق خود را بفروشد.

ولی اگر حق را نمی‌فروشد بلکه صرفاً اطلاعات را می‌فروشد مثل مؤلف که حق تألیف را نمی‌فروشد بلکه کتاب را می‌فروشد، که محل بحث ما نیز همین جا است که مشاور، حق الاطلاع خود را نمی‌فروشد بلکه اطلاعات و تحلیل‌های خود را می‌فروشد که این مبیع، عین و حق نمی‌باشد و لذا عرفاً بیع حساب نمی‌شود و نمی‌تواند اطلاعات خود را بفروشد.

ادامه بحث در جلسه آینده...